



در وضعیت هشدار به سر می‌بریم

سیدعباس عراقچی در پایان سفر به نیویورک با تسلیت شهادت فرمانده بسزگ مقاومت افزود: خون شهید نصرالله باعث قوت بیشتر حزب‌الله و رویش‌های بیشتر خواهد بود. این شهادت ضایعه بزرگی هست ولی هیچ خللی در مقاومت ایجاد نخواهد کرد و همانطور که شهادت «سیدعباس موسوی»، دبیرکل پیشین حزب‌الله باعث رشد و رویش و قدرت بیشتر حزب‌الله شد مطمئناً خون شهید «سیدحسین نصرالله» باعث قوت و قدرت و انگیزه و رویش بیشتر حزب‌الله خواهد شد. هیچ آینده‌ای برای رژیم صهیونیستی با این کاری که انجام داد در منطقه و غزه و لبنان، در منطقه متصور نیست و به هیچ وجه روی آرامش را نخواهد دید؛ نتیجه طبیعی این اقدام این است که زوال رژیم صهیونیستی را تسریع کردند. وزیر خارجه در تشریح اقدامات دستگاه دیپلماسی در این ارتباط گفت: از زمانی که این خبر واصل شد تلاش‌های بسیار زیادی را شروع کردیم. در جلسه شورای امنیت که از قبل تنظیم شده بود صحبت کردم و بعد از آن در مصاحبه مطبوعاتی که در محل سازمان ملل داشتم مواضع ایران را بیان کردم. با دبیرکل سازمان ملل یک ملاقات فوری انجام دادم همچنین با دبیرکل سازمان همکاری اسلامی نیز دیدار کردم و خواستار شدم که هم‌سازمان ملل و هم‌سازمان همکاری اسلامی باید در این خصوص ورود کنند. شورای امنیت ثابت کرده که توانایی حل این مشکلات را ندارد و آمریکا جلوی هر اقدامی را تا الان گرفته ولی این مانع از این نمی‌شود که دبیرکل سازمان ملل مساعی خود را به کار نگیرد. باید صدای جامعه بین‌الملل باشد و جامعه بین‌الملل را به سمت توقف جنایاتی که رژیم صهیونیستی انجام می‌دهد هدایت کند. همه به خطر بروز یک جنگ تمام‌عیار در منطقه معترف و نسبت به آن نگران هستند. این یک تهدید بزرگ برای منطقه است. واقعاً در وضعیت هشدار به سر می‌بریم. کشورهای منطقه و فراتر از منطقه باید بدانند وضعیت بسیار خطیر هست و هر لحظه هر احتمالی ممکن است.

ادامه سر مقاله

اصلاً هم فکر نکرد که دلیل به لبنان رفتن اگر درست باشد قبلاً هم بوده و تازه ایجاد نشده است. پس چرا آن زمان اعلام آمادگی کردند و حالا استنکاف می‌کنند؟ برای توجیه رفتار نادرست خود حاضر هستند بدترین تهمت‌ها را به دیگران بزنند. یس‌آن دیگری که نماینده مجلس است نیز گفته: «اگر جلیلی رئیس‌جمهور بود، اسرائیل حرات این اقدامات را نداشت؛ یک لحظه هم فکر نکرده که این نوعی تعرض به مقامات دیگر است که گویی بودن و نبودنشان تأثیری در این رفتارها ندارد. مهمتر اینکه یکی هم ممکن است در تقابل با این برداشت بگوید که اسرائیل در صورت رئیس‌جمهور بودن جلیلی، حمله نمی‌کرد چون با او تعارض منافع ندارند که بخواهند به منافع ایران ضربه بزنند. سومی هم که طرفدار دولت رئیسی است، بی‌توجه به سابقه او و در صداوسیماهای کشور گفته است که: «دروغ آمریکایی‌ها را باور کردیم و آنها «یازده ماه» است با همین شیوه در حال تداوم جنگ هستند!» و لحظه‌ای دقت نمی‌کند که ۹ ماه این مدت را دولت مورد علاقه ایشان در رأس کار بود و اسرائیلی‌ها هم از این نوع اقدامات کم‌انجام ندادند.

ماجرا فقط در سطح فعالان شناخته‌شده جناح تندرو نیست؛ بلکه در سطوح پایین‌تر و تویتر و فضای مجازی کار به ناسزاگویی رسیده است. به قول سعدی علیه‌الرحمه: «اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی / برآوردند غلامان او درخت از بیخ» هنگامی که نماینده مجلس و تحلیلگر رسمی تندروها چنین بگویند، از اقدامات پیادانظام آنان چه انتظاری می‌توان داشت؟

این گفتارها و رفتارها نشان می‌دهد که این جماعت نسبت به مسئله خارجی هیچ اهمیت و حتی حساسیتی ندارد. آنان دنبال کسب قدرت داخلی هستند؛ قدرتی که مردم حاضر به تقویض آن به این جماعت نیستند، چون آنان را شناخته‌اند. از سوی دیگر، تصور آنان از پزشک‌نحوه و اکتش او قدری اشتباه است. او در شعار وفاق صادق و پای کار است. ولی معلوم نیست اگر به جایی برسد که رفتار آنان را مانع شکل‌گیری وفاق بداند، چه خواهد گفت؟ واقعیت این است که جامعه‌ای که چنین افرادی با چنین نگاهی در آن باشند، بی‌نیاز از دشمن است.

کردند که ارتش در سرکوب این تندروها ناکام بوده است. به گفته برگمن فرمانده نظامی کرانه باختری زمانی که دربارہ بمب‌هایی که پایین‌تنه شهرداران را هدف قرار داد، گفت، آنها اهداف بالاتری نداشتند، در واقع اشاره کرد که ای کاش جان آنها را هدف گرفته بودند. زمانی که اشغالگران و اعضای تشکیلات سری یهود، این حرف را از فرمانده ارتش شنیدند بیشتر تشویق شدند.

به‌وضوح معلوم بود افرادی که قرار بود قانون را اعمال کنند، خشونت علیه فلسطینیان را نه تنها بد بلکه خوب می‌دانستند. برگمن می‌گوید ممکن است فکر کنید مردم اسرائیل از این اتفاقات خشمگین شده باشند اما حقیقت این است که آنها اصلاً خبر نداشتند چه اتفاقاتی می‌افتد. رسانه‌ها این مناطق را پوشش نمی‌دادند اما گروهی از استادان حقوق، هم در تل‌آویو و هم در دانشگاه‌های یهودی اورشلیم به‌محض اطلاع از شرایط وخیم کرانه باختری، نامه‌ای را به دادستان کل اسرائیل نوشتند.

آنها در این نامه خواستار اجرای تحقیقاتی در راستای تروریسم و خشونت یهودیان شدند. به گفته برگمن حتی دادستان کل هم از این خشونت‌ها بی‌خبر بود. او سپس معاون خود جودیت کارپ را فرما می‌خواند و او را مسئول هدایت کمیته‌ای می‌کند که درباره ادعا و نگرانی‌های این استادان دانشگاه تحقیق کند. تحقیقات اولیه این کمیته نشان داد که شرایط روی زمین بسیار بدتر از آن چیزی است که در نامه توصیف شده.

تحقیقات حاکی از سهل‌انگاری تمام‌عیار دستگاه‌های اطلاعاتی، ناتوانی در اجرای بازجویی‌های کارآمد و قانونی درباره جنایات یهودیان بود. کمیته تحقیقاتی «کارپ» پلیسی را پیدا کردند که با اینکه مسئولیت امنیت منطقه را برعهده داشت اما کاملاً در انجام وظایف خود در ارتش ناتوان بود و نمی‌توانست امنیت ساکنان فلسطینی را تأمین کند. گزارش کارپ محرمانه بود تا از اثرات داخلی و بین‌المللی آن جلوگیری شود. اما وزرا به دادستان کل اطمینان دادند که این موضوع را در کابینه مطرح و کاملاً بررسی خواهند کردند و اقداماتی در خصوص آن انجام خواهند داد. وزیر پلیس، کارپ را به‌خانه‌اش دعوت کرد تا درباره این گزارش صحبت کنند. کارپ مطمئن بود که دادستان می‌خواهد به‌خاطر تلاش‌هایش از او تشکر کند. اما برخلاف انتظار کارپ رئیس پلیس انتقادات تندی را علیه او مطرح کرد. کارپ هم متوجه شد که قرار نیست هیچ اقدامی برای اصلاح این مشکلات صورت بگیرد. نهایتاً این گزارش دفن شد و کارپ از سمت خود استعفا داد. کارپ در گفت‌وگو با برگمن می‌گوید الان که به گذشته نگاه می‌کند یا خود می‌گوید ما خیلی ساده بودیم.

بنابراین دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی شاهد تشدید بحران‌ها در کرانه باختری و غزه بود. پروژه توسعه شهرک‌سازی‌ها ادامه پیدا کرد و حملات بیشتر و بیشتری از سوی تندروها از هر دو طرف صورت گرفت.

سپس در سال ۱۹۸۷، ناامیدی فلسطینیان از اشغال مستمر و توسعه پروژه شهرک‌نشینی به انفجاری به‌نام انتفاضه (قیام) اول منجر می‌شود. صبر فلسطینی‌ها برای حل مشکلات دیگر تمام شده بود. آزار و اذیت، اغماض از خشونت، گسترش شهرک‌سازی‌ها این موضوع را برای فلسطینی‌ها روشن کرد که اسرائیل علاقه‌ای به مصالحه بر سر کرانه باختری و غزه ندارد. فلسطینی‌ها که خشمگین شده بودند، اعتراضات گسترده‌ای را شکل دادند که در مواردی به خشونت و تروریسم کشیده شد و هزاران سرباز جوان اسرائیلی برای سرکوب این تظاهرات‌ها به این مناطق فرستاده شدند. سرکوب معترضان و به‌همراه حمایت مستمر از شهرک‌سازی‌ها باعث شد اکثر شهروندان اسرائیلی به این نتیجه برسند این خشونت‌ها نمی‌تواند ادامه‌دار شود. به‌همین ترتیب در سال ۱۹۹۲ اسحاق رابین رهبر حزب کارگر از احزاب چپ به پیروزی بزرگی دست پیدا کرد.

اسرائیلی‌ها به دنبال آشتی و تغییر شرایط بودند و راه‌حل آن را در دستان رابین می‌دیدند. رابین یک فرمانده نظامی معروف بود که تمام زندگی خود را وقف امنیت اسرائیل کرده بود. او در حالی که بر مسئله تأمین امنیت مردم در اسرائیل متمرکز بود، وعده داد تلاش می‌کند با فلسطینیان به صلحی پایدار برسد.

حالا همه می‌دانستند که هر گونه توافق با مردم فلسطینی یا با نماینده آنها، سازمان آزادی‌بخش فلسطین، قبل از هر چیز نیاز به توافق با تشکیل کشور فلسطین دارد و بعد از آن تمام شهرک‌ها باید تخریب شوند و ساکنان آنها به داخل مرزهای اسرائیل برگردند.

رابین در مرحله اول دستور توقف تمام شهرک‌سازی‌های جدید را داد و در مرحله دوم، موافقت کرد یک کانال مخفی با سازمان آزادی‌بخش فلسطین ایجاد شود و در نهایت توانست پیمان‌های صلح اسلورا امضا کند. پیمانی تاریخی با یاسر عرفات، رئیس سازمان آزادی‌بخش که با اینکه چنین کلماتی در آن به‌کار برده نشد اما درست نقشه‌راهی برای تشکیل کشور مستقل فلسطین بود. این توافق لحظه‌ای از امید بزرگی را رقم زد که در سخنرانی رابین هم خود را نشان داد: «امروز نبردی را آغاز می‌کنیم که هیچ کشته و مجروحی هیچ خون و دردی در آن نیست. این تنها نبردی است که برای صلح لذت‌بخش است.»



اسموتریچ همانند بن‌گورین به‌عنوان یک فعال در زمینه سیاست‌های نژادپرستانه ضد عرب فعالیت می‌کرد و به‌عضویت یک حزب راست‌گرای بسیار کوچکی به‌نام حزب صهیونیست مذهبی درآمد. اسموتریچ و بن‌گورین از ایدئولوژی هم‌چنان‌از راست‌گرایان افراطی هستند اما حالا به سیاستمداران حرفه‌ای تبدیل شده‌اند که امروز مناصب قدرتمندی را در دولت بنیامین نتانیاهو در اختیار دارند

بلکه داشتن یک کشور قانونمند دموکراتیک است. در طرف مقابل افرادی هستند که به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول راست‌گرایان سکولاری هستند که می‌توانند درباره تشکیل کشور فلسطین گفت‌وگو کنند اما معتقدند مناطقی مانند کرانه باختری به دلایل امنیتی باید برای همیشه بخشی از اسرائیل و کنترل امنیت آن به دست این رژیم باشد تا اینکه آن را به کشور یا سازمان دیگری تحویل دهند. آنها نگرانند اگر کنترل این منطقه دست دیگران بیفتد ممکن است رویکرد خصومت‌آمیزی را علیه اسرائیل پیش بگیرد.

سپس گروه دیگری وجود دارد که نقطه نظر کاملاً متفاوتی دارند. آنها معتقدند که با کنترل اراضی اشغالی می‌توانند زمینه ظهور ناجی موعود، عیسی مسیح را فراهم کنند. آنها معتقدند درست‌ترین راه برای اطمینان از ظهور مسیح، احداث شهرک‌ها در سرزمین‌های اشغالی است تا هیچ‌وقت به کشورهای عربی یا مردم فلسطین بازگردانده نشوند.

اما اسرائیل این اراضی را با جنگ اشغال کرده است. براساس قوانین بین‌المللی، کنترل مناطق اشغالی به‌دست فرماندهان و براساس قوانین نظامی است. اما بسیاری از اسرائیلی‌های افراطی راست‌گرا مذهبی متوجه شدند که اگر پیمان‌نامه صلحی منعقد شود نظامیان باید منطقه را تخلیه کنند، چون ارتش آنچه را که دستور می‌گیرد باید انجام دهد. اما زمانی که اسرائیل با احداث یک پایگاه کوچک شروع کرد، سپس به شهرک‌سازی و شهرسازی می‌رسد و دیگر کسی نمی‌تواند این منطقه را تخلیه کند. برخی از اسرائیلی‌ها این اراضی را به‌عنوان امری برای تجارت با کشورهای متخاصم عربی می‌دانند. اما گروه دیگری از فراملی‌گرایان مذهبی هستند که می‌گویند تمام این سرزمین‌ها از سوی خدا به ما داده شده و هیچ‌وقت نمی‌خواهیم آنها را با چیز دیگری مبادله کنیم. بهترین راه برای پیش‌گیری از اینکه این زمین‌ها دست دیگران نیفتند اسکان‌سازی در آن است با علم به این موضوع که اگر اسرائیلی‌های یهودی در آنجا زندگی کنند به‌سختی می‌توان این اراضی را از آنها پس گرفت.

اما یک مشکل کوچک هم وجود دارد، اینکه کنترل نظامی این منطقه غیرقانونی است. بنابراین دولت اجازه نمی‌داد آنچه این فراملی‌گرایان مذهبی می‌خواستند انجام شود. اما آنها تلاش‌ها برای رسیدن به اهداف خود را آغاز کردند. در نتیجه جنبش فراملی‌گرایان اسرائیلی به‌نام «کوش اومونیم» تشکیل شد. در یکی از روزهای سال ۱۹۷۵، اعضای جنبش گوش اومونیم ناگهان به پایگاه نظامی صحرایی اردن در کرانه باختری حمله کردند. آنها ادعا می‌کردند که اینجا پایگاه ماسد؛ اقدامی که کاملاً غیرقانونی بود.

در آن زمان شیمون پرز مسئولیت ارتش و در نتیجه کنترل کرانه باختری را برعهده داشت. او اشغالگر یا حامی فراملی‌گرایان نبود اما به گفته برگمن از ترس رویارویی با تندروها و پایگاه‌شان، به آنها اجازه داد تا در اراضی اشغالی باقی بمانند و نام این اردوگاه نظامی را به اردوگاه کار تغییر داد. پرز با این اقدام تلاش کرد تا تندروها را به متحدان خود تبدیل کند.

به گفته برگمن این حیل‌ها، تلطیف کردن واژگان و شست‌وشوی کلمات، اولین گامی بود که به اشغالگران نشان داد که حتی اگر اقدامی کاملاً غیرقانونی مرتکب شوید، اگر به‌اندازه کافی بر خواسته‌هایتان پافشاری کنید، برنده خواهید شد. در واقع شهرک‌نشینان بدون هیچ تبعاتی به قانون شکنی تشویق می‌شدند. بنابراین، در اواخر دهه ۷۰، پروژه‌های شهرک‌سازی از سوی فراملی‌گرایان کاملاً در حال اجرا بود و آنها فکر می‌کردند که با هیچ مقاومت دیگری روبه‌رو نخواهند شد. در سال ۱۹۷۷، برای اولین بار در تاریخ اسرائیل، حزب راست، حزب لیکود به‌رهبری مناحیم بگین کنترل کشور را برعهده گرفت. راست‌گرایان از شهرک‌سازی‌ها حمایت می‌کردند و هیچ اشتیاقی برای مذاکرات صلح با همسایگان عرب خود نداشتند.

اولین مذاکره صلح

مناحیم بگین در اولین اقدام دوران نخست‌وزیری خود معاهده صلح تاریخی را با مصر امضا کرد. بگین در ازای صلح شبه‌جزیره سینا را به مصر برگرداند. راست‌گرایان افراطی که از این معاهده صلح ناراضی بودند، نگران بودند اراضی بیشتری را از دست بدهند. به‌همین ترتیب خروج از شبه‌جزیره سینا، خشونت شهرک‌نشینان را در پی داشت. برخی از تندروها می‌خواستند به دولت اسرائیل نشان دهند که اگر مذاکرات بیشتری بر سر اراضی اشغالی با کشورهای عربی صورت بگیرد، آشوب به‌پا می‌کنند. به‌همین ترتیب آنها حملات خود علیه فلسطینی‌ها در کرانه باختری و غزه را آغاز کردند. در ژوئن ۱۹۸۰، شاخه‌ای از تندروها به‌نام تشکیلات سری یهود تلاش کرد سه شهردار شناخته‌شده فلسطینی را در کرانه باختری ترور کنند. اعضای این تشکیلات در خودروهای این سه شهردار بمب کار گذاشتند و دو نفرشان را به‌شدت مجروح کردند.

پس از این حمله برخی از مقامات ارشد اسرائیل اعلام

بررسی افراط‌گرایی یهودیان، پاسخ‌های شوکه‌کننده‌ای می‌دهند. برخی از آنها می‌گویند چون خشونت علیه عرب‌ها جایز است، خیلی طول نمی‌کشد که قانون شکنان، تبعیدشدگان، افراط‌گرایان یهودی و حتی تروریست‌های یهودی به سیاستمداران قانون‌گذار تبدیل شوند و به عضویت دولت اسرائیل درآیند. در واقع می‌توان گفت مقامات اسرائیلی ۱۰ سال پیش به برگمن گفته بودند که دولت اسرائیل به تروریست‌های یهودی اجازه اعمال خشونت را می‌دهد تا حدی که آنها می‌توانند بعدها قانونگذار شوند و دولت تشکیل دهند. برگمن می‌گوید گاهی برخی منابع، مقامات رسمی و سازمان‌های مردم‌نهاد داستان‌هایی را تعریف می‌کنند که باور آنها بسیار سخت است، انگار برای یک سریال تلویزیونی نوشته شده باشند اما واقعیت آن بسیار تکان‌دهنده است. برگمن به‌همراه یک روزنامه‌نگار دیگر، ناتان اودنهاایمر به‌مدت ۸ سال تحقیقات خود را ادامه دادند و با صدها نفر از جمله مقامات ارشد اسرائیلی، مقامات رسمی آمریکایی، رؤسای پیشین شین‌بت و دیگر سازمان‌ها و نخست‌وزیران پیشین گفت‌وگو کردند. آنها بسیاری از اسناد محرمانه درباره اسرائیل و فلسطین را مورد بررسی قرار دادند که به وضوح نشان می‌دهد آنچه مقامات اسرائیلی در ذهن خود داشتند به واقعیت تبدیل شده است. اما دلیل آن این است که دولت اسرائیل در تمام مدت سعی کرده ماهیت نامشروع تروریسم یهودی را نادیده بگیرد. برای برگمن واضح است که اسرائیل می‌تواند در برابر دشمنان خارجی از خود دفاع کند. از نظر او خطر واقعی در داخل است. موضوع اصلی به‌چالش کشیدن اساس پیدایش یک دولت یهودی به‌عنوان نهادی دموکراتیک و کشوری قانونمند است که از همه محافظت می‌کند و قانون را برای همه اعمال می‌کند. به گفته برگمن عمق چالش حاکمیت تندروها، بنیان اسرائیل را تهدید می‌کند.

او می‌گوید برای بررسی چیزی شدن دیدگاه راست‌گرایان افراطی در طول دهه‌ها بر اسرائیل باید به دوران پایان جنگ شش‌روزه در ژوئن ۱۹۶۷ بازگشت؛ سالی که جنگ سراسر خاورمیانه را فرا گرفت. در آن زمان اسرائیل برای سومین بار از زمان پیدایش خود با کشورهای عربی وارد جنگ شد. اسرائیل شبه‌جزیره سینا و نوار غزه را از مصر، کرانه باختری و شرق اورشلیم را از اردن و بلندی‌های جولان را از سوریه گرفت. درواقع اسرائیل با تصرف این مناطق، مساحتی را اضافه کرد که دو برابر بزرگی خود بود. این کشور در تمام جهات گسترش پیدا کرد و کنترل منطقه‌ای با میلیون‌ها فلسطینی را به‌دست آورد که نشان‌دهنده پیروزی باورنکردنی علیه سه ارتش بزرگ کشور عربی بود.

کشمکی بر سر اراضی اشغالی

دوران گذار سریع اتفاق افتاد. صبح روز بعد شهروندان اسرائیلی از خواب بیدار شدند و احساس کردند حالا به یک ابرقدرت تبدیل شده‌اند. از همان روز اول مشخص نبود اسرائیل با این منطقه بزرگ که به‌تازگی به‌دست آورده می‌خواهد چه کار کند. خیلی‌ها در اسرائیل فکر می‌کردند این مناطق باید به کشورهای عربی برگردانده شوند تا صلح برقرار شود، یعنی یک دولت فلسطینی جدید برای میلیون‌ها نفر فلسطینی و شهروندان دیگری که پراکنده شده‌اند، به‌وجود آید. اما افراد دیگری که پیشینه فراملی‌گرایی مذهبی داشتند، معتقد بودند تصاحب این مناطق هدیه‌ای از طرف خدا بود؛ اینکه یهودیان به سرزمین‌هایی که نام آنها در کتاب مقدس آمده، بازگشتند. بر اساس باور آنها خداوند کرانه باختری و نوار غزه را به اسرائیلی‌ها وعده داده بود. خداوند یهودی‌های اسرائیلی را صاحب این مناطق می‌داند.

در واقع می‌توان گفت اسرائیلی‌ها نسبت به اشغال این سرزمین‌ها دو واکنش متفاوت داشتند. یک طرف این سرزمین جدید را به‌گونه‌ای می‌بیند که می‌تواند آن را برای تثبیت صلح و امنیت معامله کند، یعنی آن را یک ابزار چانه‌زنی می‌بیند. طرف دیگر آن را شانس‌یابی برای نگاه‌داشتن این سرزمین‌ها برای یهودیان.

حامیان و مخالفان صلح

چه کسانی حامی معامله صلح بودند؟ چه کسانی معتقد بودند باید این سرزمین‌ها را نگه داشت؟ عده زیادی هستند که به‌نوعی خود را از نظر سیاسی با بنیانگذاران اصلی اسرائیل همسو می‌دانند؛ افرادی که اکثراً سکولارند، بیشتر به جناح چپ گرایش دارند و خواستار یک دولت دموکراتیک یهودی هستند که امنیت یهودیان را تضمین می‌کند. آنها همچنین می‌دانند که همسایگان عرب آنها، کشورهای همسایه اسرائیل و البته فلسطینیان، هیچ‌وقت قبول نمی‌کنند که اسرائیل کنترل تمام منطقه را به‌دست بگیرد. این واقعیت که فلسطینی‌ها هیچ‌وقت کشوری برای خود نداشته باشند همواره بزرگترین مانع برای هرگونه پیشرفت مثبت در خاورمیانه بوده است.

این افراد برای خروج اسرائیل و تاسیس کشور فلسطین تمایل به مذاکره دارند. آنها در درجه اول به امنیت اسرائیل اهمیت می‌دهند. امنیت برای آنها صرفاً به‌معنای دفاع از خود در برابر نیروهای خارجی نیست

نیتان‌اسموتریچ

بنیامین نتانیاهو